



انتشارات دانشگاه تهران

۳۰۱

یاد نهج مفقود منیر سال خلاجه نصیر طوسی

آغاز و انجام

«تذکره»

تألیف

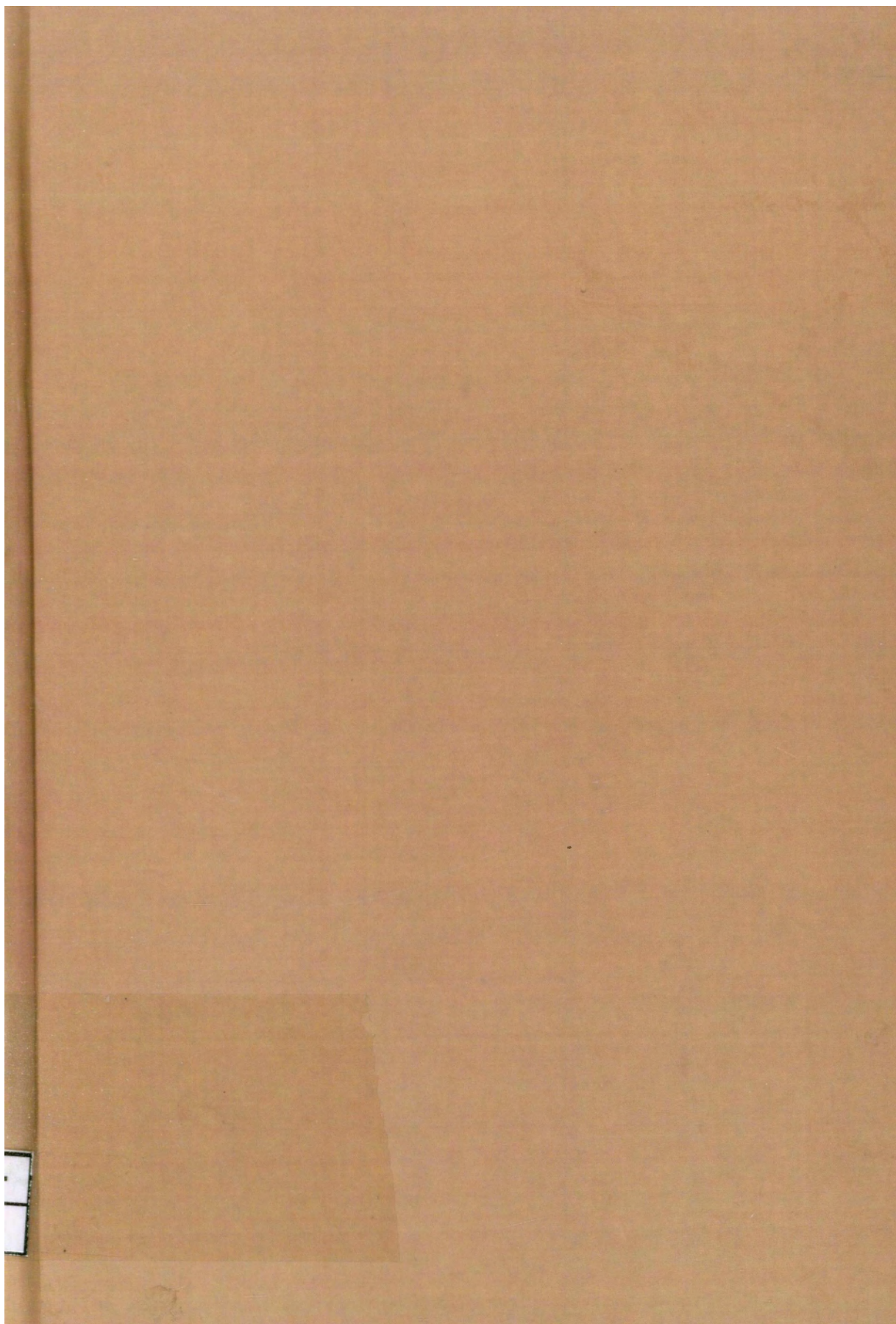
خواجه نصیرالدین طوسی

• بهکوشش

ایرج افشار

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه



اخازو انجام

خوابی ریدین مومی



211

09FVY



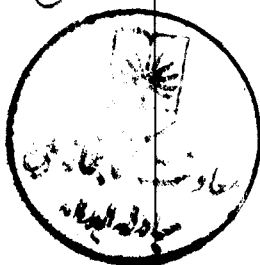
انتشارات دانشگاه تهران

۳۰۱



یار نبی مفقود میسر سال خلاصه نصیر طوسی

۴



آغاز و انجام

« تذکره »

تألیف

خواجہ نصیر الدین طوسی

بکوش

ایرج افشار

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه

یادداشت

یکی از آثار خواجه نصیرالدین طوسی بزرگان فارسی رساله کوچک «آغاز و انجام» است که خود آنرا در آغاز رساله بنام «تذکره» می نامد. خواجه نصیر در این رساله اصول عقاید اسلامی را بشیوه عرفانی و فلسفی تأویل میکند و توجهش در بیان عقاید خود بروش باطنیان است.

تا آنجا که جستجو شد تا کنون رساله آغاز و انجام سه بار بچاپ رسیده است^۱ و اینک برای بار چهارم طبع و نشر میشود. در چاپ کنونی بجز نسخه چاپی سال ۱۳۲۴ قمری از دو نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه استفاده شد^۲ و متأسفانه نسخه کهنه درست تری بدست نیامد که در تصحیح بکار آید.

ایرج افشار

بیست و هفتم اردیبهشت ۱۳۳۵

۱- چاپ سنگی بقطع بغلی بارسلات «جبر و اختیار» و «فصول» و «جام جهان نما» در سال ۱۳۱۳ قمری.
۲) چاپ سنگی تهران بقطع وزیری دو پایان مرصادالعباد، ۱۳۲۴ قمری ۳) چاپ سریبی شیراز بقطع جیبی در سال ۱۳۱۸ شمسی.

۲ - بشماره های ۸۹۰/۹ و ۱۶/۱۰۴ از جمله کتابهای اهدائی آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه تهران. رجوع شود بفرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تألیف آقای محمدتقی دانش پژوه صفحات ۴۰۲ و ۲۱۱۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

«ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة» انك انت الوهاب، «ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد». سپاس آفریدگاری را که آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلکه خود همه اوست. و درود بر پیغمبران که راه نمایان خلق اند بآغاز و انجام، خصوصاً بر محمد النبی صلی الله علیه وآله.

دوستی از عزیزان از محرراین «تذکره» التماس کرد که نبذی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کرده اند از انجام کار آفرینش شبیه بآنچه در «کتاب» مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء علیهم السلام مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه که اهل بینش مشاهده می کنند. هر چند این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هرچه هست نصیب هر کسی است، و نه هر نصیب کسی بتواند دیدن، و نه هرچه بیند بتواند دانستن، و نه هر چه بداند بتواند گفتن، و نه هرچه گوید بتواند نبشتن. چه اگر دیدن بعین بود دانستن باثر تواند بود، و اگر دانستن بتصور بود گفتن باخبار تواند بود، و اگر گفتن بتصریح بود نبشتن بتعریض و تلویح تواند بود، ولیس الخبر کالمعاینة فکیف اذا کان الخبر بالایماء والاشارة. اما چون خاطرش بآن متلطف بود چاره نداشت از اسعاف بآنچه ممکن باشد. پس اگر این «تذکره» از آنچه مراد آن عزیز باشد قاصر آید باید که چون عذر واضح است مؤاخذه نفرماید. و او و دیگر متأملان بعین الرضا ملاحظه و مطالعه کنند و خللی که بینند اصلاح واجب

شمرند، «وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب»؛ ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا، وما تشاؤون الا ان يشاء الله ان الله كان عليماً حكيماً، يدخل من يشاء في رحمته والظالمين اعد لهم عذاباً اليماً؛ «اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و ادخلنا في رحمتك بحق المصطفى من عبادك انك على كل شيء قدير وانت حسبنا».

ابتداء شروع در مطلوب وضع اساس اين تذكرة بر بيست فصل افتاد :

فصل اول: درصفت راه آخرت و ذكر سالكانش و اسباب اعراض مردم در جهان از آن و آفات آن اعراض ؛

فصل دوم: در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن بآنجا و ذكر شب قدر و روز قیامت ؛

فصل سیم: در اشاره بهر دو جهان و ذكر مراتب مردم در این جهان و در آن جهان ؛

فصل چهارم: در اشاره بمكان و زمان آخرت ؛

فصل پنجم: در اشاره بحشر خلائق ؛

فصل ششم: در ذكر احوال اصناف خلق در آن جهان و ذكر بهشت و دوزخ ؛

فصل هفتم: در اشاره بصراط ؛

فصل هشتم: در اشاره بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه و شیاطین به نیکان و بدان ؛

فصل نهم: در اشاره بثواب و بحساب و بطبقات اهل حساب ؛

فصل دهم: در اشاره بوزن اعمال و ذكر میزان ؛

فصل یازدهم: در اشاره بطی "آسمانها ؛

فصل دوازدهم : در اشاره بنفخات صور و تبدیل زمین و

آسمان ؛

فصل سیزدهم : در اشاره بحالهایی که در روز قیامت پدید

آید و حادث شود و وقوف خلق بعرضات ؛

فصل چهاردهم : در اشاره بدرهای بهشت و دوزخ ؛

فصل پانزدهم : در اشاره بزبانی دوزخ ؛

فصل شانزدهم : در اشاره بجویهای بهشت بازاء آن ؛

فصل هفدهم : در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسیدن

مردم بفطرت اولی که در نشاء اولی بود ؛

فصل هیجدهم : در اشاره بدرخت طوبی و درخت زقوم ؛

فصل نوزدهم : در اشاره بحورالعین ؛

فصل بیستم : در اشاره بثواب و عقاب و عدل او .

فصل اول

درصفت راه آخرت و ذکر سالکانش و اسباب اعراض مردم از آن

و آفات اعراض

بدانکه راه آخرت ظاهر است و راهبران معتمد و نشانهای راه
مکشوف و سلوکش آسان ، ولیکن مردم از آن معرضند «و کاین من
آیه فی السموات و الارض یمرون علیها وهم عنها معرضون». اما سبب
آسانی سلوک آنست که این راه همانست که مردم از آنجا آمده اند .
پس آنچه دیدنیست یکبار دیده است ، و آنچه شنیدنیست یکبار شنیده
است و لیکن فراموش کرده است ، «و لقد عهدنا الی آدم من قبل
فنی و لم نجد له عزماً» ؛ و درین دقیقه میگوید : «ارجعوا و رآئکم
فالتمسوا نوراً». و در فراموشی از آن جهت بمانده است که چشمی که بآن
چشم دیده است و گوشی که بآن گوش شنیده است باز نمیکند تا
حالش بآن رسیده است ، «و ان تدعوههم الی الهدی لا یسمعوا و تریهم
ینظرون الیک و هم لا یبصرون». چه اگر بشنیدی شنیده اول یاد
کردی ، «کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره». و اگر بدیدی دیده اول
بشناختی ، «من نظر اعتبر و من اعتبر عرف و اول الدین معرفته». و اما
سبب اعراض سه چیز است چنانکه گفته اند : «روساء الشیاطین
ثلاثة». اول شوائب طبیعت ، مانند شهوت و غضب و توابع آن از
حب مال و جاه و غیر آن ، «تلك الدار الاخرة نجعلها للذین

لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين». دویم وساوس عادت مانند تسویلات نفس اماره و تزینات اعمال غیر صالحه بسبب خیالات فاسده و اوهام کاذبه ولوازم آن از اخلاق رذيله وملکات ذمیمه، «قل هل ننبئکم بالاکسرین اعمالا، الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا». سیم نوامیس امثله، مانند متابعت غولان آدمی پیکر و تقلید جاهلان عالم نما و اجابت استغواء و استهواء شیاطین جن و انس و مغرور شدن بخدع و تلبیسات ایشان، «ربنا ارنا اللذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین». و ثمره اعراض در این جهان تنگی آن جهان و شقاوت جاودانی باشد، «و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً و نحشره یوم القيمة اعمی، قال رب لم حشرتني اعمی و قد کنت بصیراً، قال كذلك انتک اياتنا فنسيتها و كذلك الیوم تنسی». و کدام شقاوت بود بالای آنکه کسی نزدیک خدای تعالی منسی باشد و کوری در این موضع کوری دلست، «فانها لاتعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور». و آنرا مراتبت : ختم و طبع و رین، «ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها بکفرهم کلا بل ران علی قلوبهم». و این نهایت مراتب کوری است، گرچه مؤدیست بحجاب بزرگتر، «کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون». و بزرگترین آفات آنست که بیشتر کسانی که مردمان ایشان را از راهبران می شمردند از آن راه بیخبرند، «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون». و متابعت ایشان الاضلال نیست، «و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخربون». پس طالب سلوک و سالک را

جز اعتصام بحبل الهی که «و اعتصموا بحبل الله جميعاً» چاره نیست و تمسک جز بکلمات تامات او که «تمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لکلماته» نیست «و کفی بربک هادياً ونصيراً».

فصل دوم

در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن بانجام و ذکر شب قدر و روز قیامت

مبدأ فطرت اولی است و معاد عود بآن فطرت است، «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم»؛ که اول خدا بود و هیچ نه، «کان الله ولم یکن معه شیء». پس خلق را از نیست هست گردانیده، «وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئاً». و به آخر خلق نیست شوند و خدا هست بداند، «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذی الجلال والاکرام». پس چنانکه هست شدن خلق بعد از نیستی مبدأ خلق است، نیست شدن بعد از هستی معادشان باشد. چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند هر یک عین دیگری تواند بود، «کما بدانا اول خلق نعیده». و از اینجاست که بحکم مبدأ خدا بگوید و خلق جواب دهد «الست بربکم قالوا بلی» و بحکم معاد خدا بگوید و هم خدا جواب دهد «لمن الملك الیوم الله الواحد القهار». و خلق چون اول از خدا وجود یافته اند و نبوده اند پس بآخر هست شده اند، پس وجود بخدای سپارند، «وان الی ربک الرجعی» پس نیست شوند، «کل شیء هالک الا وجهه»، منه المبدأ والیه المعاد. نیستی اول بهشتی است که آدم در آنجا بود، «اسکن انت و زوجک الجنة». و هستی بعد از نیستی آمدن بدنیاست، «اهبطوا منها جمیعاً». و نیستی دوم که فناء در توحید است بهشتی است که معاد

موحد باشد آنجاست ، «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» . آمدن از بهشت بدنیا توجه از کمال بنقصان است و بیفتادن از فطرت ، و لامحاله صدور خلق از خالق جز براین نمط نتواند بود و رفتن از دنیا ببهشت توجه از نقصان بکمال است و رسیدن با فطرت ، و لامحاله رجوع خلق با خالق جز بر این نسق صورت نیندد ، «الله یدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون» . پس اول نزول و هبوط است ، ودویم عروج و صعود . اول افول نور ، دوم طلوع نور ، «الله نور السموات و الارض» . باین سبب عبارت از مبدأ بشب کرده اند و آن شب قدر است و عبارت از معاد بروز و آن روز قیامت است ، در شب قدر «تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر» . در روز قیامت «تعرج الملائكة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة» . و چون کمال مبدأ بمعاد است همچنانکه کمال شب بروز است و کمال روز بمه و کمال ماه بسال ، پس اگر مبدأ شب قدر است معاد روز قیامت است و اگر شب قدر نسبت بمه دارد ، «ليلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائكة و الروح» روز قیامت نسبت بسال دارد ، «و یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون» . و بوجهی اگر مبدأ نسبت بروز دارد ، «خمرت طينة ادم یبدی اربعون صباحاً» معاد نسبت بسال دارد که «ما بین النفختین اربعون عاماً» . و اگر شب قدر بر هزار ماه تفضیل دارد ، «ليلة القدر خیر من الف شهر» روز قیامت بقدر پنجاه هزار سال است ، «فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة فاصبر صبراً لجمیلاً» . موسی ع که مراد مبدأ است و صاحب تنزیل و صاحب غربت که موقع افول نور باشد ، «وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر ، اول

ما کتب الله تعالى التوریه . وعیسی ع که مراد معاد است وصاحب
 تأویل صاحب شرق است که موضع طلوع نور باشد ، «واذ کرفی
 الکتاب مریم اذا نبتذت من اهلها مکاناً شرقیاً ، وانه لعلم للساعة»
 و محمد صلی الله علیه و آله که جامع هر دو است بوجهی متوسط
 است و بوجهی از هر دو مبرا . اما جامع ، بحکم اینکه در مبدأ
 منزلتی دارد که «کنت نبیاً و ادم بین الماء و الطین- لکل شیء جوهر
 و جوهر الخلق محمد صلی الله علیه و آله ؛ و در معاد هم
 مرتبتی دارد که شفیع روز حشر است ، «ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر
 من امتی» . و اما متوسط بحکم آنکه از وسط عالم روی بمغرب
 باید کرد تا روی بقبله موسی باشد و بمشرق تا بقبله عیسی باشد و
 بمیان هر دو تا بقبله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد
 که «ما بین المشرق و المغرب قبلتی» . و اما از هر دو مبرا بحکم
 «انه لاشرقیة ولا غربیة» است ، «ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» .

فصل سیم

در اشاره بهردو جهان و ذکر مراتب مردم در این جهان و در آن جهان

خدای تعالی را بحکم آنکه اول و آخر است او را دو عالم است: یکی عالم خلق و دیگری عالم امر، یکی عالم ملک و دیگر عالم ملکوت، یکی عالم غیب و دیگر عالم شهادت، که این محسوس است و آن معقول. و بحکم آنکه ظاهر و باطن است دو عالم است: یکی دنیا و یکی آخرت، یکی این جهان، یکی [آن] جهان که این مبدأست و آن معاد. و خلق را چون گذر بر این عالمهاست از دنیا بآخرت، از این جهان بآن جهان، از خلق بامر، و از ملک بملکوت، و از شهادت بغیب رفتن ضرور است و انبیاء را علیهم السلام باین سبب فرستاده اند تا ایشان را از عالمی بعالمی خوانند، چنانکه کتب منزله جمله بر آن مقرر است. پس دعوت نبی بانباء است و نباء آن عالمست که خلق بانجا میروند، «عم یسائلون، عن النبء العظیم، الذی هم فیه مختلفون». خلق در دنیا در برازخ اند و برزخ سدیست ظلمانی میان مبدأ و معاد، «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» و مردم آنجا بعضی خفته اند و بعضی مرده. خفتگان بحکم «الناس ینام فاذا ماتوا انتبهوا الدنیا

حلم». و مردگان بحکم «اموات غیر اَحیاء» «و ما انت بمسمع من فی القبور» و هر که از این زندگانی بمرد از خواب برخاست و قیامت بر خاستن بود، «فاذا ماتوا انتبهوا، من مات فقد قامت قیامته». ولیکن مرگ دو برگ است: یکی مرگ ارادی، «موتوا قبل ان تموتوا»، و دیگری مرگ طبیعی که «أینما تكونوا یدرکم الموت». هر که بمرگ ارادی بمرد بزندگان جاوید زنده شود، «مت بالارادة تحیی بالطبیعة». و هر که بمرگ طبیعی بمرد بهلاك جاودانی افتد، «ویل لمن انتبه بعد الموت». سر قیامت سری است بس بزرگ، انبیاء را اجازت کشف آن سر نداده اند، چه انبیاء اصحاب شریعتند، اصحاب قیامت دیگرانند، «انما انت منذر و لكل قوم هاد»؛ و محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرب قیامت مخصوص است «انا و الساعة کهاتین» حالش با قیامت اینست، «یستلونک عن الساعة أیان مرساها، فیم انت من ذکرها، الی ربک متھیها، انما انت منذر من یخشیها». قیامت روز ثواب است و شریعت روز عمل، «الیوم عمل بلا ثواب و غدأ ثواب بلا عمل». پیغمبران در روز قیامت گواهان باشند، «فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» حاکم قیامت دیگر است، «و جیء بالنبین و الشهداء و قضی بینهم بالحق». شریعت راه راست است، از شارع گرفته اند و قیامت مقصد. صاحب شریعت می فرماید بقیامت «ما ادری ما یفعل بی و لا بکم». خلق سالکان اند و تا اثری از مقصد بسالک نرسد سلوکش دست ندهد، و هیچ سالک تا از مقصد آگاه نشود

بدان راغب نگردد و در حرکت نیاید و آگاهی از مقصد معرفت است و رغبت بآن محبت. پس تا باعارف محبت نباشد او را سلوک دست ندهد. و محبت و معرفت اثر وصول است و کمالش عین وصول و آنرا حشر خوانند که، «المرء یحشر مع من احب». و در آگاهی مراتب است چون: ظن و علم و ابصار. ظن بوجهی این جهانی است و علم آن جهانی، چه اینجا «الانهم فی مرية» است و آنجا «ثم یجمعکم الی یوم القيمة لا ریب فیه». و علم بوجهی این جهانی است و مشاهده و رؤیت آن جهانی، «کلا لو تعلمون علم الیقین، لترون الجحیم، ثم لترونها عین الیقین». اثر اول که از وصول سالک را باشد ایمان است، و اثر دوم ایقان بتحقیق آن ایمان و تصدیق باشد، «وما انت بمؤمن لنا» ایقان است، «ان هذا لهو حق الیقین». ایمان بسبب آنچه در عالم غیب از آن محبوب اند، «یؤمنون بالله والیوم الآخر». و ایقان بحسب آنچه در عالم شهادت آنرا مشاهدهند، پس ایمان نصیب این دنیاست، «یؤمنون بالغیب»؛ و ایقان نصیب اهل آخرت، «و بالآخرة هم یوقنون». اینجا «من اقبل ما اوتیتم الیقین» میگوید که دعوت بایمان است، «امنوا برکم»؛ و کمال ایمان بایقان است، «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین». ایمان را مراتب است: اول «قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم»، وسط «و قلبه مطمئن بالایمان»، آخر «یا ایها الذین امنوا امنوا». و «اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا» دلیل است بر اختلاف ایمان. و ایمان را نیز شرائط است: «فلا وربک لا یؤمنون حتی

یحکموک فیما شجر بینہم ثم لایجدوا فی انفسہم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً، اول انقیاد فرمان، بعد از [آن] رضا بقضا، بعد از آن تسلیم. و ایقان را نیز مراتب است: «کلا سوف تعلمون، ثم کلا سوف تعلمون، کلا لتعلمون علم الیقین، لترون الجحیم، ثم لترونها عین الیقین، ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم». مشاہدہ دوزخ بعد از حصول علم - الیقین است، و مشاہدہ بہشت قبل از سؤال از آنکہ هنوز علم حکم غیب دارد و بعد از حصول علم عین الیقین است چہ با علم هنوز حجاب باقیست بعین و یا عین باقیست باثر. اہل گمان پندارند کہ قیامت ہم بزمان دور است، «وما اظن الساعة قائمة»؛ و ہم بمکان «و یقذفون بالغیب من مکان بعید». و اہل یقین دانند کہ ہم بزمان نزدیکست، «اقتربت الساعة» و ہم بمکان، «و أخذوا من مکان قریب؛ الا انہم یرونہ بعیداً، و نراہ قریباً» کہ پیغمبر علیہ السلام دست فراز کرد و میوہ بہشت برگرفت و تا حادثہ مشاہدہ آن حال نکرد بر آنکہ او مؤمن حقیقی است حکم نکرد «اذ قال لہ کیف اصبحت یا حارثہ؟ قال اصبحت مؤمناً حقاً. قال علیہ السلام لكل حق حقیقۃ؛ فما حقیقۃ ایمانک؟ قال رایت اہل الجنة یتزاورون و رایت اہل النار یتعاورون و رایت عرش ربی بارزاً. فقال علیہ السلام اصبت فالزم ثم قال علیہ السلام لانس بن مالک هذا شاب نور الله قلبه بالایمان.»

فصل چهارم

در اشاره بمكان و زمان آخرت

چون دنیا ناقص است بمثابه كودك ، و طفل را از دايه و گهواره گزير نيست دايه او زمان است و گهواره او مكان . و بوجهي پدر او زمانست و مادر او مكان . و مكان و زمان هريك باثري از آثار مبدع خود مخصوص اند، و آن احاطت است بكائنات. چه اين احاطه خدای راست ، " و الله بكل شيء محيط " . و زمان را احاطه كه اثر مبدعست چنان حاصل آيد كه بعضي از آن اول باشد و بعضي آخر و مكان را چنانكه بعضي ظاهر باشد و بعضي باطن و چون هر دو بذات و بطبع نيستند هيچكدام در هيچكدام تمام نيست . پس وجود هر بعضي از زمان اقتضاء عدم بعضي ديگر مي كند . و حضور بعضي از مكان اقتضاء غيبت بعضي ديگر ميكند. گذشته زمان نيست و آينده همچنين. اگر زمان وجودي دارد وجود حال است كه كمترين زماني است، و از خردي مقداري ندارد . حكماء آن را آن خوانند . و اگر مكان را احاطتي هست همه مكان راست نه جزوي را ازو ، و همه مكان راست كه آسمان و زمين و ديگر كائنات را حاويست . و آخرت از زمان و مكان مبرا است ، چه از نقصان منزّه است . اما نشانها كه از آن باهل زمان و مكان دهند گاه زماني بود و گاه

مکانی تا بلسان قومه بود . و نشان زمان بکمترین زمان تواند بود مانند حال ، « و ما امر الساعة الا کلمح البصر أو هو أقرب » . و نشان مکان بفراخ ترین مکانی « وجنة عرضها كعرض السموات والارض » . و ابداع هم زمانی ، نیست و صفت او بکمتر زمانی کنند ، « و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » . پس مبدأ و معاد ازین روی نیز متشابهند ، یقین که آخرتی است ؛ تعلقش بزمان و مکان هم برین سیاقست گیرد ، اما تعلقش بقلت زمان چنانکه گفته اند « الیقینیات لحظات » و بوسعت مکان ، « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه » .

فصل پنجم

در اشاره بحشر خلایق

زمان علت تغییر است علی‌الاطلاق و مکان علت تکثر است علی‌الاطلاق، و تغییر و تکثر علت محبوب شدن بعضی موجودات از بعضی. چون قیامت زمان و مکان مرتفع شود حجابها بر خیزد و خلق اولین و آخرین مجتمع باشند. پس قیامت روز جمع است، «یوم یجمعکم لیوم الجمع». بوجهی روز فصل است، چه دنیا کون متشابه است. در وی حق و باطل متشابه نماید، متخاصمان در برابر نشسته‌اند. آخرت کون مباینت است، «و یوم یقوم الساعة یومئذ یتفرقون». حق را از باطل جدا کنند، «لیمیز الله الخبیث من الطیب». خصومت متخاصمان فصل کنند، و بحقیقت حق و باطل حکم کنند، «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة، لیحق الحق و یبطل الباطل». پس قیامت روز فصل است. اما این فصل هم اقتضای آن جمع میکند که در پیش بیاید، «هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین». حشر جمع باشد. پس روز قیامت حشر است، «و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً». اما حشرها هم متفاوتست، قومی را چنین است که «یوم یحشر المتقین الی الرحمن و فداً» و قومی را چنین که «و یوم یحشر أعداء الله الی النار» بر جمله حشر هر کسی با آن باشد که سلوکش در طلب آن بوده باشد، «و احشره

مع من كان يتولاه». و باین سبب « احشروا الذين ظلموا و أزواجهم»، و همچنین « فوربك لنحشرنهم و الشياطين » تا بعدی که « لواحب احدكم حجراً يحشر معه ». و چون آثار افعال مدبران برازخ حیوانی چنانکه بعد از این گفته شود مصور و حاضر کنند آن اصناف را جمله حشر کرده باشند « و اذا الوحوش حشرت ». و حشر هر کسی بر صورت ذاتی آن کس تواند بود، چه آنجا حجاب مرتفع است که « و برزوا لله الواحد القهار »، تا باین سبب « يحشر الناس على صور يحسن عندهم القردة و الخنازير » و خود هم در این جهان « و جعل منهم القردة و الخنازير و عبدالطاغوت ». و لکن در اینجهان کسانی بیننده اهل آن جهان را باشند، « ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون ».

فصل ششم

در ذکر احوال اصناف خلق در آن جهان و ذکر بهشت و دوزخ

کسانی که در این عالم در معرض سلوك راه آخرت اند سه طایفه اند: «و كنتم ازواجاً ثلثة، فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة، واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة، والسابقون السابقون، اولئك المقربون». همچنین «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات». سابقان اهل وحدت اند از راه و از سلوك منزّه، بل خود مقصد همه سالکان ایشان اند، «ولا تعد عينك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا». ایشانند آن گروهی که «ان حضروا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفقدوا». و اهل یمین نیکان عالم اند و ایشان را مراتب بسیار است بحسب درجات بهشت و در ثواب متفاوت اند، «ولكل درجات مما عملوا». و اهل شمال بدان عالم اند و ایشان را اگر چه مراتب بسیار است بحسب درجات دوزخ اما در عذاب متساویند، «قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون»، و همچنین «فانهم يومئذ في العذاب مشتركون». و هر سه طایفه را گذر بر دوزخ است، «و ان منكم الاواردها كان على ربك حتماً مقضياً». اما سابقان، «يمرون على الصراط- كالبرق الخاطف». ایشان را از دوزخ گزیری نیست، «جزناها وهي خامدة» سخن یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام است در

جواب آنکه پرسید که شما را گذر بر دوزخ چون باشد؟ و اما اهل یمین را از دوزخ نجات دهند و اما اهل شمال را در آنجا بگذارند، «ثم ننجی الذین اتقوا و نذرالظالمین فیها جثیاً». سابقان و اهل یمین به بهشت برسند، اما کمال اهل یمین بهشت باشد و کمال بهشت بسابقان، «ان الجنة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنة»؛ ایشان را به بهشت التفاتی نبود، «و لم یدخلوها و هم یطمعون». ایشان اهل اعرافند، «و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم» ایشانرا همه حالها یکسان باشد «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم» وصف حال ایشان است. اهل شمال اهل تضادند باحوال متضاده که در این عالم متقابل است، مانند هستی و نیستی، و مرگ و زندگانی و علم و جهل و قدرت و عجز، و لذت و الم، و سعادت و شقاوت، باز مانده اند زیرا که بخود باز مانده اند. و از خود بخود خلاصی نتوان یافت، «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لید و قوا العذاب». لاجرم همیشه میان دو طرف سموم و زمهریر دوزخ متردداند. گاه باین طرف معذب و گاه بآن، «لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل». چون در دنیا دو ربقه طاعت که اول مرتبه از مراتب ایمان است نیامده اند و زمام اختیار بدست خود باز گرفته اند و به آخرت محجوب بمانده اند «کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها». و اهل یمین اهل رتبت اند، همیشه در سلوک باشند تا کمالی بعد از کمالی و درجه بالای درجه حاصل

میکنند، «لهم غرف من فوقها غرف»؛ از عذاب اهل تضاد خلاص یافته‌اند، «لاخوف عليهم ولا هم يحزنون الحزن. علی مافات والخوف مما لم یات» چون بدنیا مجبور بوده‌اند، «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرآ ان یكون لهم الخیرة من امرهم» باخرت مختار مطلق شده‌اند، «لهم فیها ما یشاؤون»، تا بحکم عدل هر یکی را بر جبر و اختیار نصیبی باشد. پس اگر این طایفه را یکی از دوطرف تضاد ملاستی باشد آن تضاد نه تضاد حقیقی بود و ایشان بان معاقب نباشند بل مثاب باشند و آن مانند حرارت زنجبیل و برودت کافور باشد که غریزی‌اند، نه چون حرارت سموم و برودت زمهریر که غریب‌اند، «ان الابرار یشریون من کأس کان مزاجها کافورآ، و یسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجیلا»، همچنانکه منازعه اهل رتبت منازعتی مجازی باشد، «یتنازعون فیها کأسآ لا لغو فیها و لا تأثیمآ»؛ تا لاجرم «و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانآ علی سرر متقابلین». اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت حقیقی باشد، «ان ذلک لحق تخاصم اهل النار» تا لاجرم «کلما دخلت أمة لعنت أختها». پس حرارت و برودت که متضادند گاهی هردو طرف سبب عذاب قوم میباشند، چنانکه اهل دوزخ را. و گاه یکطرف سبب راحت قومی است، «و ان بردآ و سلامآ» است. اهل برد اهل یقین‌اند. و دیگر طرف که نار است سبب عذاب کسانی که مقابل ایشان باشد، «الظالمین بالله ظن السوء». و گاه هر دوطرف سبب راحت قومی باشند چنانکه در زنجبیل و کافور بگفتیم. و همچنین نار گاه سبب عذاب قومی است

مانند نار جحیم و گاه راحت قومی مانند آن نار که شخصی از قسیم الجنة و النار التماس کرد که «یا قسیم النار اجعلنی من اهل النار» تا او بخندید و گفت «جعلتک» و بعد از آن با دیگران حاضران فرمود که خواهد از اهل قیامت باشد. و نیستی [را] هم اصناف است: نیستی قهر که بقیامت خاص و عام را باشد، «کل شیء هالک الا وجهه»؛ و نیستی لطف که اهل وحدت را باشد، «من احبنی محوت اثره»؛ و نیستی عنف که اهل دوزخ را باشد، «لا تبقی ولا تذر».

فصل هفتم

در اشاره بصراط

صراط راه خداست، « و انك لتهدى الى صراط مستقيم، صراط -
الله الذى له ما فى السموات وما فى الارض. ادق من الشعر احد من
السيف »، باریکی بسبب آنکه اگر اندک میلی بیکی از دو طرف
تضاد افتد موجب هلاک بود، « و لا ترکنوا الى الذين ظلموا
فتمسکم النار ». و تیزی بسبب آنکه مقام بر وی هم سبب هلاکت بود،
« و من وقف علیه شقه بنصفین ».

دوزخیان از صراط بدوزخ افتند، « وان الذين لا يؤمنون بالا-
خرة عن الصراط لنا کبون ». از دو جانب صراط دوزخست، « الیمن و
الشمال مزلتان »، بخلاف اهل اعراف که « الجنة علی یمینهم و
الشمال علی شمالهم » باشد، « کلتایدى الرحمن ».

فصل هشتم

در اشاره بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه
و شیاطین بر نیکان و بدان

قول و فعل مادام که در کون اصوات و حرکات باشند
از بقا و ثبات بی نصیب باشند و چون بکون کتاب و تصویر آیند
باقی و ثابت شوند، و هر که قوی بگوید یا فعلی بکند اثری از آن
باقی بماند، و باین سبب تکرار اقتضای اکتساب ملکه باشد که با وجود
آن ملکه معادات با آن قول یا آن فعل آسان بود و اگر نه چنین بودی
هیچ کس علم و صنعت و حرفت نتوانستی آموخت و تأدیب کودکان
و تکمیل ناقصان را فایده نبودی. پس آن اثر که از افعال و اقوال با
مردم باقی بماند بحقیقت بمثابة کتابت و تصویر آن افعال باشد و محل آن
کتابتها و تصویرها کتاب اقوال و صحیفه اعمال خوانند که اعمال
و اقوال چون مشخص شود کتاب باشند، چنانچه بیان کنیم
ان شاء الله العزیز. و کاتبان و مصوران آن مکتوبات و مصورات کرام-
الکاتبین باشند، قومی که بر یمن باشند حسنات اهل یمن نویسند
و قومی که بر شمال باشند سیئات اهل شمال نویسند، «واذ یتلقى المتلقیان
عن الیمین و عن الشمال قعید». در خبر است که هر که حسنه کند
از آن حسنه فرشته در وجود آید که او را مثاب دارد، و هر که سیئه
کند از آن شیطانی در وجود آید که او را معذب دارد. و خود
در قرآن میفرماید: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائكة الاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي کنتم توعدون،

نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » و بمقابل آن
 « هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین ، تنزل علی کل افک اثیم »
 و همچنین « و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له
 قرین » . همین است که بعبارت اهل دانش ملکه گفته اند و بعبارت
 اهل بینش ملک و شیطان ، و مقصود از هر دو یکی باشد . و اگر نه
 مراد بقا و ثبات این ملکات بودی بر خلود ثواب و عقاب را بر اعمالی
 که در زمان اندک کرده باشد وجهی نبود ؛ و لکن حدیث « انما
 یخلد اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار بالنیات » ثابت و وارد
 است . پس هر که مشغال ذره نیکی کند یا بدی آن نیکی و بدی در
 کتاب مکتوب و مصور شود و مخلص و مؤبد بماند و چون پیش چشم
 ایشان دارند که « و اذا الصحف نشرت » کسانی که ازو غافل
 شده باشند گویند : « ما لهذا الكتاب لا یغادر صغيرة و لا کبيرة الا
 احصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ربک احداً » . و همچنین
 در اخبار بسیار آمده است که از گفتن تسبیحی یا فعل حسنه
 حوری بیافرینند که در بهشت جاودانی از آن تمتع می یابند . و در
 دیگر جانب همچنین از سیئات گناهکاران اشخاصی آفرینند که سبب محنت
 و عقوبت قومی شوند ، چنانکه در قصه پسر نوح آمده است : « انه عمل
 غیر صالح » و در بنی اسرائیل « ولقد نجینا بنی اسرائیل من العذب المہین .
 من فرعون انه کان عالیا من المرفین » . در خبر است که
 « خلق الکافر من ذنب المؤمن » و امثال این بسیار است .
 و این جمله بحکم این باشد که « و ان الدار الآخرة لہی الحیوان

لو کانوا یعلمون ». پس هر چه در نظر اهل دنیا از ورای حجاب باشد آنرا غیر حیوان بینند و چون آن حجاب و غطاء از پیش بر گیرند « فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید »، و این آنگاه بود که از این حیوة که بحقیقت مرگست بمیرند و بحیوة جاودانی آینهانی که مرگ آینهانی است زنده شوند، « أو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها » آنرا چنان بینند که باشد و اینست اجابت دعاء « اللهم ارنا الاشیاء کما هی ». پس هر کس را بعد از کشف غطاء و حدث بصر کتاب خود باید خواند و حساب خود بکرد « و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتاباً یلقیه مشوراً، اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً ». اگر سابق بالخیرات باشد یا اهل یمین بحکم « کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون » کتابش از پیش رو یا از جانب راستش باز دهند، « فاما من اوتی کتابه یمینه، فسوف یحاسب حساباً یسیراً ». و اگر از جمله منکوسان باشد، « و لو تری اذا المجرمون نا کسوا رؤسهم عند ربهم »، یا اهل شمال کتابش از وراء ظهرش باو دهند یا از جانب چپ، « و اما من اوتی کتابه وراء ظهره . و اما من اوتی کتابه بشماله ».

فصل نهم

در اشاره بحساب و طبقات اهل حساب

در روز حساب مردمان سه طایفه باشند، « یرزقون فیها بغیر حساب ». و ایشان سه صنف باشند :

صنف اول سابقان و اهل اعراف که از حساب منزّه باشند .
در خبر است که چون درویشان را بحسابگاه برند فرشتگان از ایشان حساب طلبند . گویند چه بما داده اید که حساب باز دهیم ؟
خطاب حضرت عزت رسد که نیک میگویند ، شما را با حساب ایشان کار نیست و خود خطاب با پیغمبر است در حق جماعتی که
« ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء » .
صنف دوم جماعتی اند از اهل یمین که برسیئات اقدام نموده
باشند .

صنف سیم جماعتی که « یبدل الله سیئاتهم حسنات » .

اما اهل حساب نیز سه صنف باشند :

صنف اول جماعتی که دیوان اعمال ایشان از حسنات خالی باشد .
صنف دوم کسانی که « وحبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا
یعملون » درشان ایشان است ، « و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه

هباء مثورا .

و طایفه سیم از اهل حساب که « خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً » و ایشان دو صنف باشند :

صنفی که حساب خود همیشه می کنند ، « حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا » شینده اند ، لاجرم بقیامت « يحاسب حساباً يسيراً » باشند . و صنفی که از حساب و کتاب غافل بوده باشند ، لاجرم بمنافشه حساب گرفتار شوند ، « و من نوقش فی الحساب فقد عذب » . و حساب عبارت از حصر و جمع آثار حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشد تا بحکم عدل جزای خود هر یکی بیابند و موقنان همیشه مشاهد موقف حساب باشند ، « لا يؤخر حساب المؤمن الى يوم القيمة » .

فصل دهم

در اشاره بوزن اعمال و ذکر میزان

«الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاؤلئك هم المفلحون ،
ومن خفت موازينه فاؤلئك الذين خسروا انفسهم » . هر اثر فعل
که اقتضای اطمینان نفس فاعلی می کند نسبت آن بشقل اولی ، چه
مشقات کشتی ها را از اضطراب و حرکات ناهموار نگاه دارند . و هر
اثری که اقتضای تحیر نفس و تتبع هوی کند نسبتش بخفت
اولی ، چه خفیف باندك تغیری که در هوی حادث شود در حرکت آید
و حرکاتش از نظام خالی بود و اطمینان نفس مستلزم رضا بود ،
لاجرم «فاما من ثقلت موازينه . فهو فی عیشة راضیه» . و اختلاف حرکات
نفس از متابعت هوی باشد و هوی مؤدی بهاویه است ، لاجرم « واما
من خفت موازينه ، فامه هاویه ، وما ادريک ما هیه ، نار حامية » . و
نیز ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم را از خاک که « خلقتنی من نار
و خلقتہ من طین » . و آتش خفیف است و خاک ثقیل . پس افعال ابلیس
اقتضای خفت کند و افعال آدمی اقتضای ثقل ، چه « قل کل يعمل علی
شاکلته » . بعضی گفته اند کلمه « لا اله الا الله » میزانست ، چه هر چند
فرموده اند « کلمة خفيفة علی اللسان ثقيلة فی المیزان » . اما نسبت
با بعضی مردم موزون و میزان هر دو یکی است و علامت آنکه
این کلمه میزانست آنست که وجود در یک کفه دارد و عدم در

یک کفّہ و حرف استثناء که روئی با عدم دارد و روئی با وجود
بمثابۀ شاهیں است که هر دو کفّہ با آن ایستاده و قائم است و این
فاصل است میان مؤمن و کافر و بهشتی و دوزخی، «من قال لا اله الا الله
دخل الجنة» .

فصل یازدهم

در اشاره بطی آسمانها

کلام خدای تعالی دیگر است و کتاب خدای تعالی دیگر. کلام امری است و کتاب خلقی، «انما امره اذا اراد شیئاً ان يقول له کن فیکون». و عالم امر از تضاد بلکه از تکرر منزه است، «وما امرنا الا واحده». اما عالم خلق مشتمل بر تضاد ترتبی است، و «لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین». و همچنانکه کلام مشتمل بر آیاتست، «تلك آیات الله نتلوها علیک بالحق» کتاب هم مشتمل بر آیات است، «تلك آیات الكتاب المبین»؛ کلام چون مشخص شود کتاب باشد، همچنانکه امر چون امضا یابد فعل باشد، «کن فیکون». پس صحیفه وجود عالم خلق کتاب خداست جل جلاله و آیات او اعیان موجودات، «ان فی اختلاف الليل والنهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لآیات لقوم یتقون». و این آیات در آن کتاب مثبت و مبین است تا خلق بمطالعه آیات فعلی که در آن آفاق مثبت است و استماع آیات قولی که از انفس مبین است بحق رسند، «سنریهم اياتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق». و مردم تا در تحت زمان و مکان اند آیات بر وی میخوانند و باو میگویند و مینمایند یکی بعد از دیگری، و آن روزیست بعد از روزی که بروی میگذرد و حالی که بعد از حالی مشاهده میکند،

« و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات » بر مثال کسی که نامه میخواند سطری بعد سطری و حرفی بعد از حرفی. پس چون نظر بصیرت او بکحل هدایت گشوده شود چنانکه اهل قیامت را گفته شد از عالم خلق بگذرد و بعالم امر برسد که مبدأش از آنجا بوده است بر همه کتاب یکبار مطلع شود ، مانند کسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف یکبار تادر پیچیده پیش او باشد ، « یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب ، والسموات مطویات بیمینہ » ، نمیگوید بشماله تا دانند که اهل شمال را از طی آسمانها نصیبی نیست و اگر بخود قدرت مطالعه آن نداشته باشد چون بر وی خوانند استماع نکند، حالش این بود که « یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبراً کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم » و در سمع و بصر و کلام و کتاب اسرار بسیار است که ذکر آن در این مختصر ممکن نباشد.

فصل دوازدهم

در اشاره بنفخ صور و تبدیل زمین و آسمان

نفخه در قیامت دو نفخه است: اول از جهت اماتت، هر که پندارد که حیاتی دارد از اهل آسمانها و زمینها که اصحاب ظاهر تنزیل و باطن تأویل اند یا بمحسوس و معقول خود تأویلی کرده آید، « و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ». و اماتت ایشان بکشف عواد مقالات و نشر اداء دیانات ایشان باشد تا بمعاینه هستی خود و دانش و بینش خود بدانند و بحقیقت « انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » متیقن شوند ، « و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لایوقنون ». و نفخه دویم از جهت احیای ایشان بود بعد از اماتت و قیام از خواب جهالت ، « ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون ». و این قیام قیامت باشد و در قیامت بعث بود ، « ثم انکم یوم القیمة تبعثون ». پس ثواب و عقاب باشد و کسانی باشند که دنیا و آخرت ایشان متحد شده باشد ، « لو کشف العطاء ما ازددت یقیناً » و بآن محتاج نباشند که گویند : « فکفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید » ، پس عمل و ثواب ایشان هم یکی باشد « اعبدا الله لا لرغبة و لا لرهبه بل انه اهل لان

یعدوانی اهل لان اعد « . پس ایشان را انتظار قیامت وبعث و ثواب نباشد و غیر ایشان را در نشأه ثانیه مکشوف کند که : هستی ایشان نیستی بوده است و نیستی هستی، و ذات ایشان بی ذاتی و بی ذاتی ایشان ذات ، و صفت ایشان بی صفتی و بی صفتی ایشان صفت . پس ببینند که ظواهر چیز ها نه آنست که ایشان آنرا بظاهر دانسته اند، و بواطن و حقایق نه آنکه ایشان بواطن و حقیقت دانسته اند. و از ارتفاع حجب ظاهر و باطن بحقیقت حقایق ذات و ذوات برسند . پس زمین نه آن زمین بود که در نشأه اولی آن را زمین میدانسته اند و آسمان نه آن آسمان بود که « یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار » .

فصل سیزدهم

در اشاره بحالهایی که روز قیامت حادث شود و وقوف
خلق بعرصات

آفتاب مفیض انوار کلی است در آفرینش این عالم ، و ماه
از آن استفاضه نور میکند و بر مادون خود افاضه میکند در وقت
غیبت او . و کواکب مبادی فیضان انوار جزوی اند . پس چون
نور الانوار مکشوف شود کواکب را وجودی نماند ، « و اذا
الکواکب انتشرت » ؛ و ماه محو شود ، « و خسف القمر » ؛ و
مستفیض بمفیض پیوندد ، « و جمع الشمس والقمر » و چون
ذوالنور و نور یکی شود نه از افاضه اثری ماند و نه از
استفاضه ، « اذا الشمس كورت . لایرون فیها شمساً و لا زمهیراً » .
جبال را که سبب اعوجاج طرق وصول است و مقتضی مقاساة تعب
سلوك است باول « كالعهن المنفوش » کنند ، و بآخر بکلی نصف
« و یسلونك عن الجبال قتل ینسفها ربی نسفا ، فیدرها قاعاً صفصفاً ،
لاتری فیها عوجاً و لا امتاً » ، یعنی تشبیه و تنزیه . و بحار را که
عبور از آن جز بواسطه کشتیها که رساننده است بساحل نجات و استدلال
بشواقب کواکب متعذر باشد از میان برگیرند ؛ « و اذا البحار
سجرت » تا بحر و بر ، و شیب و بالا ، و آسمان و زمین یکسان شوند
و خلایق در عرصات قیامت ظاهر شوند ، « فاذا هم بالساهرة » . اهل
بrazخ را خجب کشیف و رقیق از پیش بردارند ، « و اذا القبور

بعثت^۱ ؛ و در مواقع کشف اسرار بدارند ، « وقفوهم انهم مسئولون » . آنها که از حبس برزخ خلاص یابند روی بیارگاه ربوبیت نهند ، « فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون » . سموم و انیاب و اظفار و قرون از هوام و سباع و انعام بازستانند تا سورت اطراف تضاد شکسته شود ، « يؤخذ السم من - الصل و الناب من الذئب و القرن من الكبش » « لا یرون فیها شمساً و لا زمهیراً » . و مرگ را که بهر دو طرف تضاد سبب هلاک خلق بود بر صورت کبش املح میان بهشت و دوزخ بکشند تا بمرگ مرگ که نیستی نیستی باشد هستی مطلق که حیات ابدی باشد عیان شود . و دوزخ را بر صورت اشتری بعصرات آرند ، « و جیء یومئذ بجهنم » تا اهل عیان او را مشاهده کنند ، « و برزت الجحیم لمن یری » ، و از هول مشاهده او اجزای آفرینش بر نیستی خود اطلاع یابند ، « فشرذ شرذة لولا ان حسبها الله لا حترقت السموات و الارض » (۱).

۱ - در چاپ سنگی ۱۴۱۴ ق . تهران قسمت زیر اضافه شده است که در نسخه -

های خطی دیده نمیشود :

روی عن الصادق علیه السلام . قال فی قوله تعالى و جیء یومئذ بجهنم اذا کان یوم القيمة یقاد . جهنم علی صورة جمل بسبعین الف زمام فی ید سبعین الف ملک الی ان یطلع علیها الخلاق فشرذ شرذة لولا ان حسبها الله لا حترقت السموات و الارض .

فصل چهاردهم

در اشاره بدرهای بهشت و دوزخ

مشاعر حیوانی که بآن اجزای عالم ملک ادراك کنند هفت است : پنج ظاهر و آن حواس خمسہ است ، و دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرك صور و یکی مدرك معانی است . چه مفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند ، بل اعوان ایشانند و هر نفس که متابعت هوی کند و عقل را در متابعت هوی مسخر گرداند ، «ارایت من اتخذ الهه هویه» ؛ هر یکی ازین مشاعر سببی باشند از اسباب هلاك او ، « و اضله الله على علم » . تا حالش آن بود که « فاما من طغى و اثر الحیوة الدنيا فان الجحيم هى المأوى » . پس هر یکی ازین مشاعر بمثابة دری اند از درهای دوزخ ، « لهاسبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم » و اگر عقل که مدرك عالم ملکوتست و رئیس آن همه مشاعر است رئیس مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا بهر یکی از مشاعر آیتی از کتاب الهی را از عالم امری که ادراکش بآن مشعر خاص باشد بتقدیم رساند و بعقل نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم خلقی تلقی کند بخلاف آنقوم که « لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير » . این مشاعر هشتگانه که عقل با

هفت حس مدرك كه مذكور شد باشد بمثابة درهای بهشت
باشد، و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوى فان الجنة
هى المأوى .

فصل پانزدهم

در اشاره بزبانیۀ دوزخ

مدبران امور در برازخ علوی که « و السابحات سبحاً فالساقات سبقاً فالدبرات امرأ » اشاره باحوال ایشانست ، هفت سیاره اند که در دوازده برج سیر میکنند و مجموع هفت و دوازده نوزده بود ، و مباشران امور در برازخ سفلی هم نوزده اند . هفت مبدأ قوای نباتی است : سه اصول و چهار فروع ؛ و دوازده مبدأ قوای حیوانی : ده مبدأ احساس که از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن ، و دو مبدأ تحریک که یکی قوت جاذبه است و یکی قوت دافعه و مجموع نوزده باشد . پس مردم مادام که درسجن دنیا محبوس است اسیر تأثیر آن نوزده کارکن علوی و نوزده کارکن سفلی اند ، و اگر ازین منزل بگذرد لامحاله « کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون » . پس چون از سجن بسجین رسد او را مالک جهنم باین نوزده زبانیه که از آثار تعلق یکی از آن دو نوزده چنانکه گفته شد باو پیوسته باشد معذب دارند ، « علیها تسعة عشر » ، مگر که بر صراط مستقیم که « و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ » بگذرد تا بنور هدایت هادی قیامت بدارالسلام رسد و ازین

نوزده زبانيه خلاص يابد ، "ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء
متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم
لا يعلمون " .

فصل شانزدهم

در اشاره بجویهای بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن بود
آب ماده حیات کافه اصناف نباتات و حیوانات است ،
” و جعلنا من الماء کل شیء حی “ ، مانند مواعظ و نصایحی که
عموم مردم را بآن انتقاع باشد و لکن بعضی از آن اجاج است، و
بعضی آسن، و بعضی غیر آسن. و بهترین غیر آسن است .
وشیر باعث تربیت اصناف حیوانات است و از آب خاصتر-
است . چه نباتات و بعضی حیوانات را از آن نصیب نباشد و خاص
غذای بعضی حیوانات بود در ایام طفولیت، مانند مبادی و ظواهر
علوم که سبب ارشاد مبتدیان باشد . و از آن نیز بعضی مستحیل
و بعضی متغیر ، و بعضی غیر متغیر باشد . و بهترین غیر متغیر
باشد .

و عسل از شیر خاصتر است که غذای بعضی حیوانات-
است و سبب شفاء بعضی اصناف در بعضی احوال و موافق
همه امزجه و احوال نیست ، مانند حقایق و غوامض علوم که
انتفاع بدان خاص الخواص و محققان را باشد . و از آن نیز بعضی
کدر است و بعضی متوسط ، و بعضی مصفی . و بهترین مصفی است .
و خمر از عسل خاصتر است ، چه خاص بنوع انسان است . و
از ایشان بعضی اصناف در بعضی احوال بر اهل دنیا حرامست و ایشان را
رجس، و بر اهل بهشت حلال و ایشان را طهور ؛ و از آن بعضی موزی

و بعضی متوسط و بعضی ملذّ و بهترین ملذّ است و طهور. پس آب سبب خلاص است از تشنگی و شیر از نقصان و عسل از بیماری و خمر از اندوه. و چون اهل بهشت اهل کمالند تمتع ایشان عامست این چهار را بوجه اتم از آن؛ چه آنچه ناقص را بدان انتفاع بود کامل را نیز انتفاع بود و لا ینعکس «مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير اسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات». اما ثمرات اهل بهشت در نظر اهل دنیا متشابه نماید، زیرا که آنجا حق و باطل متشابه نماید فکیف آنچه در تحت هر یکی باشد، «و أتوا به متشابها» و در دوزخ بازاء این هر چهار نهر حمیم و غسلین و قطران و مهل باشد «و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون».

فصل هفدهم

در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسیدن مردم با فطرت
اولی که در نشأه اولی بوده است

درنشأه اولی به ابتدا مردم را وجود داده اند، پس آگاهی، پس قدرت، پس اراده. چه در اول یک چندی موجود بودند در صورت سلاله و نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم تا بعد از آن زنده و خبر دار شدند، «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً». و یک چندی زنده بود تا قوه حرکت و بطش در او ظهور کرد. و یک چندی متحرک بود تا قوه تمیز میان نافع و ضار در او به فعل آمد و بعد ازین قوتها مرید نافع و کاره ضار گشت. و چون معاد عود است بفطره اولی میبایست که این صفات در او منتفی شود بر عکس این ترتیب. پس اول باید ارادت او در ارادت واحد مطلق که موجد کل است مستغرق و منتفی شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند. و چون وجود کل تابع ارادت واحد مطلق است تعالی ذکره پس هر چه آید مطابق ارادت او باشد و این درجه رضاست و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود، «لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید» و باین سبب خازن بهشت را رضوان گویند، چه تاباین مقام نرسد از نعیم بهشت لذت نیابد و رضوان من الله اکبر.

و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعالی منتفی شود تا قدرت خود را بهیچ مغایر قدرت او نداند و آن را مرتبۀ توکل خوانند، « و من یتوکل علی الله فهو حسبہ ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرًا ». و بعد از آن باید که علمش در علم او تعالی منتفی شود تا بخودی خود هیچ نداند و این مرتبہ را تسلیم خوانند، « ویسلموا تسلیمًا ». و بعد از آن باید که وجودش در وجود او منتفی شود تا بخودی خود هیچ نباشد و این مقام اهل وحدتست، « اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین » و اگر سالک این طریق نسپرد و بر حسب ارادۀ خود رود ارادت او هواهای مختلف مخالف حق اقتضا کند، « ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن »، پس از هوای خود ممنوع نشود، « و حیل بینهم و بین ما یشتهون » در سطح خدای تعالی افتد، « أقمّن اتبع رضوان الله کمن بآء بسخط من الله » و هوی او را بهاویہ رساند تا باغلال و سلاسل نامرادی کل مغلول و مقید گردد و نامرادی وصف ممالیک است و باین سبب خازن هاویہ را مالک خوانند و بعد از این بازاء درجۀ توکل درکۀ خذلان بود، « و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده ». و بازاء درجۀ تسلیم درکۀ هوان بود، « و من یهن الله فما له من مکرّم ». و بازاء درجۀ وحدت درکۀ لعنت « اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون »، تا همچنانکہ انتفاء

قدرت و علم و وجود طایفه اول اقتضای قدرت نامتناهی و علم ذاتی و هستی جاودانی کرد، « و ذلك الفوز العظيم » استعداد، این قوم باین صفات اقتضای عجز نامتناهی و جهل کلی ونیستی همیشگی کند ، « ذلك الخزي العظيم » .

فصل هیجدهم

در اشاره بدرخت طوبی و درخت زقوم

علم و قدرت و ارادت که مبادی ایجاد افعال اند خلق را سه صفت مختلف است و خدای تعالی را هر سه یکی ، اما باعتبارات مختلف که به نسبت با عقول خلق باشد سه نماید . وجود در ضمائر ما که نسبتی با عالم امر دارد اگر تصور صور معقول یا محسوس کنیم آنصورت از آنروی که تصور کرده ایم معلوم ماست و ما بآن عالم باشیم ، و از آنروی که ایجادش کرده ایم مقدور ماست و ما بر آن قادر باشیم ، و از آنروی که ما بخواستیم متصور شد مراد ماست و ما بر آن مرید باشیم ، پس معلوم و مقدور و مراد ما هر سه یکی باشد . در اینصورت علم و قدرت و ارادت متحد شود . همچنین جملگی موجودات بنسبت با علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد . پس هر سه صفت او را متحد شود بلکه واحد بود . و کسی که او عالم بود و بقدرت او قادر و بارادت او مرید ، چنانکه در حال اهل بهشت گفتیم و چنانکه در خبر آمده است « کنت سمعه الذی بی یسمع و بصره الذی بی یبصر » حکمش همین بود ، « اطعنی اجعلک مثلی و لیس کمثلی شیء » . پس هر چه ارادت او بآن تعلق گیرد هم در حال موجود

شود یعنی تمنی و وجدانش یکی بود . و این معنی مثل درخت طوبی است در بهشت که هر چه بهشتیان آرزو کنند آرزوی ایشان دفعة واحدة بر آن درخت طوبی حاصل باشد و در پیش ایشان حاضر آید ، « طوبی لهم و حسن مآب . » و بازاء این حال کسانی را که این سه صفت اقتضاء نکند بحسب هر یکی نوعی از ناکامی و عذاب تولد کند ، « انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و لا یغنی من اللمب » . پس بجای درخت طوبی ایشان را درخت زقوم باشد ، « انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعتها کانه رؤس الشیاطین » . طلع ابتداء وجود تخم است که سبب انبات درخت باشد ، و رؤس الشاطین اهوای مردیه ، « ان الشیاطین لتجرى من ابن آدم مجرى الدم فی العروق » و رؤس ایشان مبادی اهوای انفس باشد . پس مبدأ هوای نفس مبدأ انبات این درخت است و منشأ اهل هاویه .

فصل نوزدهم

در اشاره بحور عین

چون دیده بصیرت مرد موقن بکحل توفیق گشاده شود و ابراهیم وار بر مطالعة ملکوت هردو کون قادر شود ، « و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من الموقنین » واردان حضرت عزت را که از پرده غیب ظهور میکنند و در یک ذره از ذرات کاینات خویشتن را بواسطه نور تجلی جلوه میدهند مشاهده می کنند و لا محاله چنانکه گفته آمد هر یکی به نیکوترین صورتی از صور مخلوقات ممثل شوند ، مانند آنچه در قصه مریم آمده است که « فتمثل لها بشراً سوياً » . و چون تمتع از آن مشاهده جز بفیضان اثری از عالم وحدت که مقتضی ازدواج ذات و صورت باشد با یکدیگر به وجهی که مفضی باتحاد بود صورت نبندد ، پس با هریکی از آن صور که بمنزله یکی از آن حوران بهشت باشد از این ازدواج حاصل گردد ، « و زوجناهم بحور عین » . و بان سبب که چهره این پردگیان از دیده اغیار و اهل تضاد مصون است ، « حور مقصورات فی الخیام » باشند . و بحکم آنکه نامحرمان عالم تکثر را چه آقوم که بظاهر عالم ملک بازمانده اند و چه آقوم که بیاطن عالم ملکوت محجوب شده وصل ایشان ناممکن است ، « لم یطمئن انس قبلهم

و لا جان » باشند و به سبب آنکه معاودت آن حالت هر نوبت موجب التذادی بود زیادت از نوبت اولی مانند محبوبی مفقود که بعد از مقاسات طلب باز یافته شود بکارت و عزابت آن لذات هر نوبت متجدد شود .

فصل بیستم

در اشاره ثواب و عقاب و عدل او

ثواب از فضل خداست و عقاب از عدل او ، بدین سبب
« من جاء بالحسنة فله خير منها و من جاء بالسيئة فلا يجزيه الا
عملوا السيئات الا ما كانوا يعملون » ، و همچنین « من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزيه الا مثلها » ، و در موضع
دیگر: « مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبت
سبع سنابل في كل سنبل مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء » . اما
قومی هستند که از حیز فضل اند ، « يبدل الله سيئاتهم حسنات »
و بازاء ایشان آنها که « حبطت اعمالهم » . و قومی هستند که
از حیز عدلند ، « فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل
مثقال ذرة شراً يره » ، و بازاء ایشان آنهایی که لاجرم « انهم
في الآخرة هم الاخسرون » در شأن ایشان است . و همچنین قومی
را « يؤتكم كفلين من رحمته » و قومی را « سنعذبهم مرتين »
و قومی را در ثواب « يضاعف لهم » و لهم اجر كريم » ، و قومی
را « يضاعف لهم العذاب » . و این تفاوت بسبب تفاوتیست که در
سیئات و حسنات باشد نسبت با هر قومی که « حسنات الابرار
سيئات المقربين » . و از سیئه آدم تا سیئه ابليس تفاوت بسیار است ،

در خبر است کہ « ضربة علی يوم الخندق توازی عمل الثقلین » .
 پس بالای همه ثوابها ثواب کسانی است کہ بحکم آن جهان
 خودی خود را در بازند، « وفوق کل بر برحتی یقتل الرجل فی
 سبیل الله » . همچنانکہ بالای همه عقابها عقاب کسانی است کہ
 بحکم آنجهانی خودی خود را زیان کنند ، « الذین خسروا
 انفسهم » . آنها کہ اعمال ایشان با ثواب متحد است اهل فوز
 اکبراند ، « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرۃ أعین » ایشان
 راست ، « ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر »
 ایشان از صواب منزہ اند ؛ چه دنیا و آخرت بر مرد خدا حرامست ،
 « الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا
 و هما حرامان علی اهل الله » .

پس این است آنچه تحریرش درین وقت دست داد . انتظار
 بیندگانی کہ درین فصلها نظر کنند آنستکہ دعای خیر دریغ
 ندارند و اصلاح بسوهائی کہ قابل بصلاح باشد بجای آورند . الله
 ولی التوفیق سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
 و الحمد لله رب العالمین .

نصیر الدین طوسی

غلطنامه

درس	لادرس	ص ۵ س ۶
متابعت	متابعات	ص ۸ س آخر
الامر-	الامر،	ص ۹ س ۱
« . و	و .	ص ۱۸ س ۵
ثلاثة	ثلاثة	ص ۲۰ س ۲
الحزن .	الحزن.	ص ۲۰ س ۱۸
و آن	« وان	ص ۲۰ س ۱۹
« بردأ	بردا	ص ۲۳ س ۹
معاودت	معادات	ص ۲۴ س ۱۸
العذاب	العذب	

انتشارات دانشگاه تهران

- | | |
|--|--|
| <p>تألیف دکتر عزت الله خبیری
« « محمود حسابی
ترجمه « برزو سپهری
تألیف « نعمت الله کیهانی
بتصحیح سعید نفیسی
تألیف دکتر محمود سیاسی
« « سرهنگ شمس
« « ذبیح الله صفا
« « محمد معین
« مهندس حسن شمسی
« حسین گل گلاب
بتصحیح مدرس رضوی
تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
« « علی اکبر پریم
فراهم آورده دکتر مهدی بیانی
تألیف دکتر قاسم زاده
« زین العابدین ذوالمجدین
—
—
« مهندس حبیب الله نابتی
—
—
تألیف دکتر هشترودی
« مهدی برکشلی
ترجمه « بزرگ علوی
تألیف دکتر عزت الله خبیری
« « علینقی وحدتی
تألیف دکتر یگانه حایری
« «
« «
« « هورفر
« مرحوم مهندس کریم ساعی
نگارش دکتر محمد باقر هوشیار
« « اسمعیل زاهدی</p> | <p>۱ - وراثت (۱)
۲ - A Strain Theory of Matter
۳ - آراء فلاسفه در باره عادت
۴ - کالبدشناسی هنری
۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم
۶ - بیماریهای دندان
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها
۸ - حماسه سرانی در ایران
۹ - مز دیسناو تأثیر آن در ادبیات پارسی
۱۰ - نقشه برداری جلد دوم
۱۱ - گیاه شناسی
۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی
۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول
۱۴ - روش تجزیه
۱۵ - تاریخ افضل - بدایع الزمان فی وقایع کرمان
۱۶ - حقوق اساسی
۱۷ - فقه و تجارت
۱۸ - راهنمای دانشگاه
۱۹ - مقررات دانشگاه
۲۰ - درختان جنگلی ایران
۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی
۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
۲۳ - Les Espaces Normaux
۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
۲۵ - حماسه ملی ایران
۲۶ - زیست شناسی (۲) بحث در نظریه لامارک
۲۷ - هندسه تحلیلی
۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول
۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات « دوم
۳۰ - اصول گداز و استخراج فلزات « سوم
۳۱ - ریاضیات در شیمی
۳۲ - جنگل شناسی جلد اول
۳۳ - اصول آموزش و پرورش
۳۴ - فیزیولوژی گیاهی جلد اول</p> |
|--|--|

- ۳۵- جبر و آنالیز
 ۳۶- گزارش سفر هند
 ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین
 ۳۹- واژه نامه طبری
 ۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 ۴۱- تاریخ اسلام
 ۴۲- جانورشناسی عمومی
 ۴۳- Les Connexions Normales
 ۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
 ۴۵- روان شناسی کودک
 ۴۶- اصول شیمی پزشکی
 ۴۷- ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
 ۴۸- اکوستیک > صوت > (۱) ارتعاشات - سرعت
 ۴۹- انگل شناسی
 ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
 ۵۱- هندسه تریسمی و هندسه رقومی
 ۵۲- درس اللغة والادب (۱)
 ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
 ۵۴- پزشکی عملی
 ۵۵- روش تهیه مواد آلی
 ۵۶- مامائی
 ۵۷- فیزیولوژی گیاهی جلد دوم
 ۵۸- فلسفه آموزش و پرورش
 ۵۹- شیمی تجزیه
 ۶۰- شیمی عمومی
 ۶۱- امیل
 ۶۲- اصول علم اقتصاد
 ۶۳- مقاومت مصالح
 ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۵- آسیب شناسی
 ۶۶- مکانیک فیزیک
 ۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۴) - مفصل شناسی
 ۶۸- درمان شناسی جلد اول
 ۶۹- درمان شناسی > دوم
 ۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
 ۷۱- شیمی آنالیتیک
 ۷۲- اقتصاد جلد اول
 نگارش دکتر محمد علی مجتهدی
 < < غلامحسین صدیقی
 < < پرویز ناتل خانلری
 < < مهدی بهرامی
 < < صادق کیا
 < < عیسی بهنام
 < < دکتر فیاض
 < < فاطمی
 < < هشترودی
 < < دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
 نگارش دکتر مهدی جلای
 < < آ. وارتانی
 < < زین العابدین ذوالمجدین
 < < دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
 < < ناصر انصاری
 < < افضل پور
 < < احمد بیرشک
 < < دکتر محمدی
 < < آزر
 < < نجم آبادی
 < < صفوی گلپایگانی
 < < آهی
 < < زاهدی
 < < دکتر فتح الله امیر هوشمند
 < < علی اکبر پریمن
 < < مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
 تألیف دکتر محمود کیهان
 < < مهندس گوهریان
 < < مهندس میردامادی
 < < دکتر آرمین
 < < کمال جناب
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم -
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر عطائی
 < < <
 < < مهندس حبیب الله ثابتی
 < < دکتر گاکیک
 < < علی اصغر پورهایون

۷۳- دیوان سید حسن غزنوی

۷۴- راهنمای دانشگاه

۷۵- اقتصاد اجتماعی

۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم

۷۷- زیبا شناسی

۷۸- تئوری سنتیک گازها

۷۹- کارآموزی داروسازی

۸۰- قوانین دامپزشکی

۸۱- جنگل شناسی جلد دوم

۸۲- استقلال آمریکا

۸۳- کنجکاوهای علمی و ادبی

۸۴- ادوار فقه

۸۵- دینامیک گازها

۸۶- آئین دادرسی در اسلام

۸۷- ادبیات فرانسه

۸۸- از سرین تا یونسکو - دو ماه در پاریس

۸۹- حقوق تطبیقی

۹۰- میکروپشناسی جلد اول

۹۱- میز راه جلد اول

۹۲- « « دوم

۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)

۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم

۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۴) - عضله شناسی

۹۶- « « (۴) - رگ شناسی

۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول

۹۸- هندسه تحلیلی

۹۹- جبر و آنالیز

۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب

۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی

۱۰۲- آزمایش و تصفیه آبها

۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی

۱۰۵- فیه مافیه

۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول

۱۰۷- الکتريسيته و موارد استعمال آن

۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه

۱۰۹- تلخیص البيان عن مجازات القرآن

۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر

۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی

۱۱۲- شیمی آلی «ارماتیک» جلد اول

بتمصحيح مدرس رضوی

—

تألیف دکتر شهیدفر

« « حسن ستوده تهرانی

« « علینقی وزیري

« « دکتر روشن

« « جنیدی

« « میمنندی نژاد

« « مرحوم مهندس ساعی

« « دکتر مجیر شیبانی

—

« « محمود شهبابی

« « دکتر غفاری

« « محمد سنگلجی

« « دکتر سپهبدی

« « علی اکبر سیاسی

« « حسن افشار

تألیف دکتر سهراب - دکتر میردامادی

« « حسین گلژی

« « « «

« « نعمت الله کیهانی

« « زین العابدین ذوالمجدین

« « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نسر

« « « «

تألیف دکتر جمشیداعلم

« « کامکار پاریسی

« « « «

« « بیانی

« « میر بابائی

« « محسن عزیزی

نگارش دکتر محمد جواد جنیدی

« « نصرالله فلسفی

« « بدیع الزمان فروزانفر

« « دکتر محسن عزیزی

« « مهندس عبدالله ریاضی

« « دکتر اسمعیل زاهدی

« « سید محمد باقر سبزواری

« « محمود شهبابی

« « دکتر عابدی

« « شیخ

- ۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴- اراض حلق وینی و حنجره
- ۱۱۵- نالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم
- ۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹- اساس التوحید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار
- ۱۲۲- جراحی فوری اطفال
- ۱۲۳- مهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵- شیمی فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
- ۱۳۱- امراض واگیر دام
- ۱۳۲- درس اللغة والادب (۴)
- ۱۳۳- واژه نامه گرجانی
- ۱۳۴- تک یاخته شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله و زیبایی پلاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس
- ۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی
- ۱۳۹- روان شناسی (از لحاظ تربیت)
- ۱۴۰- ترمودینامیک (۱)
- ۱۴۱- بهداشت روستائی
- ۱۴۲- زمین شناسی
- ۱۴۳- مکانیک عمومی
- ۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول
- ۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
- ۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
- ۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
- سلسله اعصاب معبیطی
- ۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
- سلسله اعصاب مرکزی
- ۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
- ۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
- ۱۵۱- اندام شناسی گیاهان
- نگارش مهدی قمشه
- « د کتر علیم مروستی
- « « منوچهر وصال
- « « احمد عقیلی
- « « امیر کیا
- « « مهندس شیانی
- « « مهدی آشتیانی
- « « د کتر فرهاد
- « « اسمعیل یگی
- « « مرعشی
- « « علینقی منزوی تهرانی
- « « د کتر ضرابی
- « « بازرگان
- « « خبیری
- « « سپهری
- « « زین العابدین ذوالمجدین
- « « د کتر تقی بهرامی
- « « حکیم و د کتر گنج بخش
- « « رستگار
- « « محمدی
- « « صادق کیا
- « « عزیز رفیعی
- « « قاسم زاده
- « « کیهانی
- « « فاضل زندگی
- « « مینوی و یحیی مهدوی
- « « علی اکبر سیاسی
- « « مهندس بازرگان
- نگارش د کتر زوین
- « « یدالله سعابی
- « « مجتبی ریاضی
- « « کاتوزیان
- « « نصرالله نیک نفس
- « « سعید نفیسی
- « « د کتر امیر اعلم - د کتر حکیم
- د کتر کیهانی - د کتر نجم آبادی - د کتر نیک نفس
- » » » »
- » » » »
- تألیف د کتر اسدالله آل بویه
- « « پارسا

- ۱۵۲- چشم پزشکی (۲)
 ۱۵۳- بهداشت شهری
 ۱۵۴- انشاء انگلیسی
 ۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۲)
 ۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیوت استر)
 ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 ۱۵۸- تفسیر حواجه عبدالله انصاری
 ۱۵۹- حشره شناسی
 ۱۶۰- نشانه شناسی (علم الالامات) جلد اول
 ۱۶۱- نشانه شناسی بیمارهای اعصاب
 ۱۶۲- آسیب شناسی عملی
 ۱۶۳- احتمالات و آمار
 ۱۶۴- الکترونیک صنعتی
 ۱۶۵- آئین دادرسی کیفری
 ۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
 ۱۶۷- فیزیک (تابش)
 ۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)
 ۱۶۹- > > > > > (جلد سوم- قسمت اول) > محمدتقی دانشپژوه
 ۱۷۰- رساله بودو نمود
 ۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول
 ۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلد سوم)
 ۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه
 ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)
 ۱۷۵- آسیب شناسی آزر دگی سیستم رتیکولو آندوتلیال
 ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانیک
 ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی)
 ۱۷۸- خطوط لبه های جذبی (اشعه ایکس)
 ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)
 ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین
 ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم) > محمدتقی دانشپژوه
 ۱۸۲- اصول فن کتابداری
 ۱۸۳- رادیو الکتریسته
 ۱۸۴- پیوره
 ۱۸۵- چهار رساله
 ۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم)
 ۱۸۷- یادداشت های مرحوم قزوینی
 ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم)
 ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)
 ۱۹۰- بیماری های واگیر (جلد اول)
 ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)
- نگارش دکتر ضرابی
 > > اعتمادیان
 > بازارگادی
 > دکتر شیخ
 > > آرمین
 > > ذبیح الله صفا
 بتصحیح علی اصغر حکمت
 تألیف جلال افشار
 > دکتر محمدحسین میمنندی نژاد
 > > صادق صبا
 > > حسین رحمتیان
 > > مهندس اردبیلی
 > > محمد مظفری زنگنه
 > > محمد علی هدایتی
 > > علی اصغر پورهایون
 > > روشن
 > علینقی منزوی
 > > > > > (جلد سوم- قسمت اول) > محمدتقی دانشپژوه
 > محمودشاهی
 > نصرالله فلسفی
 بتصحیح سعید نفیسی
 > > >
 تألیف احمد بهمنش
 > دکتر آرمین
 > مرحوم زبیرک زاده
 نگارش دکتر مصباح
 > > زندگی
 > احمد بهمنش
 > دکتر صدیق اعلم
 > محمدتقی دانشپژوه
 > دکتر محسن صبا
 > > رحیمی
 > > محمود سیاسی
 > محمد سنگلجی
 > دکتر آرمین
 فراهم آورده آقای ایرج افشار
 تألیف دکتر میربابائی
 > > مستوفی
 > > غلامعلی ینشور
 > مهندس خلیلی

۱۹۲- حساب جامع وفاضل

۱۹۳- ترجمه مبده و معاد

۱۹۴- تاريخ ادبيات روسی

۱۹۵- تاريخ تمدن ايران ساسانی (جلد دوم)

۱۹۶- درمان تراخم با الكترول کو آگولاسيون

۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول)

۱۹۸- فیزیولوژی عمومی

۱۹۹- داروسازی جالینوسی

۲۰۰- علم العلامات نشانه شناسی (جلد دوم)

۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)

۲۰۲- پیوره (جلد دوم)

۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید

۲۰۴- قواعد فقه

۲۰۵- تاريخ سیاسی و دیپلوماسی ایران

۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا

۲۰۷- مخارج الحروف

۲۰۸- عیون الحکمه

۲۰۹- شیمی بیولوژی

۲۱۰- میکروبشناسی (جلد دوم)

۲۱۱- حشرات زیان آور ایران

۲۱۲- هواشناسی

۲۱۳- حقوق مدنی

۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی

۲۱۵- مکانیک استدلالی

۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۱۷- گروه بندی و انتقال خون

۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)

۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)

۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)

۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز

۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)

(دستگاه گوارش)

۲۲۳- علم الاجتماع

۲۲۴- الهیات

۲۲۵- هیدرولیک عمومی

۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)

۲۲۷- آسیب شناسی آزردهای سورنال « غده فوق کلیوی »

۲۲۸- اصول الصرف

۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

نگارش دکتر مجتهدی

ترجمه آقای محمودشاهی

تألیف > سعید نفیسی

> > > >

> دکتر پرفسور شمس

> > توسلی

> > شیبانی

> > مقدم

> > میندی نژاد

> > نعمت اله کیهانی

> > محمود سیاسی

> > علی اکبر سیاسی

> آقای محمودشاهی

> دکتر علی اکبرینا

> > مهدوی

تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری

از ابن سینا - چاپ عکسی

تألیف دکتر مافی

> آقایان دکتر سهراب -

دکتر میردامادی

> مهندس عباس دواچی

> دکتر محمد منجی

> > سید حسن امامی

نگارش آقای فروزانفر

> پرفسور فاطمی

> مهندس بازرگان

> > دکتر یحیی پویا

> > روشن

> > میر سیاسی

> > میندی نژاد

ترجمه > چهارازی

تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

تألیف دکتر مهدوی

> فاضل تونی

> مهندس ریاضی

تألیف دکتر فضل الله شیروانی

> > آرمین

> علی اکبرشاهی

تألیف دکتر علی کنی

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه‌النهايه باتصحيح ومقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی آمریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

۲۴۵- علم‌العلامات (جلد سوم)

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل

۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی لك لپه‌ایها

۲۴۹- تاریخ زندیه

۲۵۰- ترجمه‌النهايه باتصحيح ومقدمه (۲)

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)

۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)

دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل‌شناسی مقایسه‌ای)

۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق

۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)

۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)

۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)

۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپایمان)

۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)

۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)

۲۶۸- شعر فارسی (در عهدشاهرخ)

نگارش دکتر روشن

—

—

نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

➤ دکتر تقی بهرامی

➤ آقای سید محمد سبزواری

➤ دکتر مهدوی اردبیلی

➤ مهندس رضا حجازی

➤ دکتر رحمتیان دکتر شمس

➤ ➤ بهمنش

➤ ➤ شیروانی

➤ ➤ ضیاءالدین اسمعیل بیکی

➤ آقای مجتبی مینوی

➤ دکتر یحیی پویا

➤ ➤ احمد هومن

➤ ➤ میمندی نژاد

➤ آقای مهندس خلیلی

➤ دکتر بهروز

➤ ➤ زاهدی

➤ ➤ هادی هدایتی

➤ آقای سبزواری

نگارش دکتر امامی

—

➤ ایرج افشار

➤ دکتر خانبا با بیانی

➤ ➤ احمد پارسا

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علینقی وحدتی

➤ ➤ میر بابائی

➤ ➤ مهندس احمد رضوی

➤ ➤ دکتر رحمتیان

➤ ➤ آرمین

➤ ➤ امیر کیا

➤ ➤ بینش‌ور

➤ ➤ عزیز رفیعی

➤ ➤ میمندی نژاد

➤ ➤ بهرامی

➤ ➤ علی کاتوزیان

➤ ➤ یارشاطر

- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)
- ۲۷۰- منطق التلویحات
- ۲۷۱- حقوق جنائی
- ۲۷۲- سمیولوژی اعصاب
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)
- (دستگاه تولید صوت و تنفس)
- ۲۷۴- اصول آمار و کمایات آمار اقتصادی
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب
- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث منثوی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیك
- ۲۸۶- پندنامه اهواری یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیك (اندازه گیری مکانیک نقطه
- مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
- ۲۹۲- چهار مقاله
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
- ۲۹۴- کالبد شکافی تشریح عملی سروگردن- سلسله اعصاب مرکزی
- ۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
- ۲۹۸- فصول خواجه طوسی
- ۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم
- ۳۰۰- الرسالة المعینة
- نگارش ناصرقلی وادسر
- » دکتر فیاض
- » » عبدالحسین علی آبادی
- » » چهارزی
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهان
- دکتر نجم آبادی - دکترونیک نفس
- نگارش دکتر محسن صبا
- » » جناب دکتر بازر
- نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمنندی نو
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- » » فرج الله شفا
- » » عزت الله خبیری
- » » محمد درویش
- » » پارسا
- » » مدرس رضوی
- » » آقای فروزاغر
- » » قاسم توپسرکانی
- » » دکتر محمد باقر محمودیان
- » » محمود نجم آبادی
- » » یحیی پویا
- » » احمد شفائی
- » » کمال الدین جناب
- » » محمد تقی قوامیان
- » » ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- بتصحیح محمد معین
- نگارش منشی زاده
- » » نعمت الله کیهانی
- » » محمد مهدی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش دکتر هشترودی
- بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- نگارش محمد تقی دانش پژوه
- » » »

